

جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی¹

علی اکبر فراتی

چکیده

یکی از پدیده‌های خاص زبان عربی - که در متون ادبی و نیز بر زبان روایات جاری شده و در علوم حدیثی چون رجال وارد شده - «کنیه» است. کنیه و مباحث مربوط به آن، به خاطر اهمیت فراوانی که در فهم و درک متون روایات و نیز تعامل صحیح با اسناد روایی داراست، بحثی گسترده می‌طلبد که این مقاله در سه محور عمده ادبیات، فرهنگ عربی، و فرهنگ اسلامی به بحث درباره آن پرداخته است. کلیدواژه: کنیه، ادبیات، فرهنگ عربی، فرهنگ اسلامی.

1. کنیه و ادبیات

1 - 1. کنیه در لغت و اصطلاح

کنیه یا کنیه در لغت مفرد «الکُنَى» است و مصدر از فعل «اَکْتَنَى فلانٌ بكذا» و «فلانٌ یُکْنَى بكذا» است. نیز به اسقاط «باء» متعدی بنفسه است؛ یعنی «کُنَى فلاناً كذا»، و «کُنیتَه أبا زید و بأبی زید تکنیة»² به معنای «سمّاه به»: آن را چنین نامیده است.

کنیه، در اصطلاح نحو عربی، علمی مرکب اضافی است که به یکی از کلمات: «أب، أم، ابن، بنت، أخ، أخت، عم، عمّة، خال، خالّة»، آغاز شده باشد.³ ناگفته نماند که این تعریف را معمولاً لغت‌شناسان

1. آنچه از کنیه در این نوشتار آورده شده، به نقل از منابع زیر است که نگارنده در کتابی قریب الانتشار گردآورده است:
 1. المرصع، ابن الأثیر، 2. منتهی الأرب فی لغة العرب، عبد الکریم صفی پوری شیرازی، 3. ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، عبدالملک بن محمد الثعالبی، 4. لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، 5. موسوعة علوم اللغة العربیة، امیل بدیع یعقوب، 6. لسان العرب، ابن منظور، 7. الأغانی، أبو الفرج الأصفهانی، 8. المعلقات السبع، شرح الزوزنی، 9. المزمع فی علوم اللغة و أنواعها، جلال‌الدین السيوطی، 10. مفید العلوم و مبیّد الهموم، جمال‌الدین خوارزمی، 11. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، جواد علی، 12. مجمع الأمثال، المیدانی، 13. مجمع الأمثال، أبو هلال العسکری، 14. صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، قلقشندی، 15. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، 16. دواوین شاعران عرب و ...

2. الصحاح، ج 6، ص 2477.

3. موسوعة علوم اللغة العربیة، ج 7، ص 431.

متأخر ارائه داده‌اند. کنیه نزد قدامت‌ها اسامی مصدر به «أب» و «أم» را شامل می‌شد، ولی متأخران، بویژه حاشیه‌نویسان و شارحان کتب متقدمان، موارد پیش‌گفته را نیز بر مصادیق کنیه افزودند.⁴

2-1. ریشه تاریخی کنیه

هر چیزی اصل و ریشه‌ای دارد که در وضع بدان باز می‌گردد، و چنان‌که بسیاری معتقدند، واژه‌ای نیست، مگر آن‌که در وضع تاریخچه‌ای دارد و روح معنایی که از آن نشأت پذیرفته است. این نظر در شکل‌گیری اصطلاحات و انتزاع آن از واژگان تردیدناپذیر است. چنان‌که در علوم مختلف دیده‌ایم که اسمی با هر معنای لغوی ابتدایی به دلیلی نام اختراعی و وسیله‌ای و شیء مکشوفی قرار گرفته است. پس از این درآمد کوتاه، بهتر است ابتدا و آغاز پیدایش کنیه در اصل نیز اندکی صحبت کنیم.

ابن اثیر گوید:

در سبب کنیه‌ها و کنیه‌گذاری در عرب آورده‌اند که پادشاهی از تازیان نخستین صاحب پسری نیک فال گردید و در سیمایش نشانه‌های نجابت پدیدار شد. چنین فرزندی پدر را بسیار مشعوف ساخت. پس چون شهزاده به سن و سال رشد رسید و شایسته تربیت ملوکانه و تأدیب به آداب شاهانه گردید، پدر بهتر دید که وی را به نقطه‌ای دور از دربار برد تا دور از تشریفات عمارت، ادب مؤدبان را بیاموزد و کسی زمان را از او زایل نگرداند.

برایش در بیابان سرایی مجلل ساخت و مؤدبی را همراه او بدانجا رهسپار کرد تا او را علم و آداب شاهانه آموزد، و از مایحتاج دنیا آنچه نیازشان بود، در اختیارشان نهاد. آن‌گاه، از هم سن و سالان و خویشاوندانی چون پسر عم و دیگر فرزندان فرماندهانش همراه پسرکش نمود تا آداب شاهانه بدیشان نیز منتقل شود و تک فرزند نیز از تنهایی به درآید.

پادشاه سر هر سال به همراه درباریانی که هر یک فرزندی در گرو تربیت ملوکانه داشتند، به دیدن فرزند می‌شتافت تا همگی فرزندانشان را بازیابند. سالی بدین منظور رهسپار شدند، رسیدند، و هنوز در رکاب شاهنشاه بودند که شاهزاده رو به امیران گرد پدر کرد و جهت آشنایی، نام و نشان هر یک را جویا شد. به وی گفتند: این پدر فلان است و آن یک پدر بهمان. و هر یک را به نام فرزندش به نام «أبوفلان» به وی شناساندند. اول بار، این‌گونه کنیه در عرب پدید آمد و انتشار یافت تا آنجا که هر کسی را به نام فرزندش خواندند.⁵

3-1. کنیه از انواع علم

نحوی‌ها کنیه را از انواع علم دانسته‌اند؛ چه، علم را سه نوع گفته‌اند: اسم، لقب، کنیه.⁶ اسم، همچون موسی و عیسی؛ و لقب، همانند اسرائیل؛ و کنیه، مثل ابولهب. بر این تقسیم چند حکم بار می‌شود؛ گاه یک شیء تنها اسم دارد، گاه تنها به لقب شناخته شود، و گاه، تنها به کنیه خوانده می‌شود. همچنین،

۴. حاشیه الصبیان بر شرح اشعونی بر الفیه ابن مالک، ج 2، ص 68؛ حاشیه خضری بر شرح ابن عقیل، ج 1، ص 67.

۵. المرصع، ج 1، ص 42.

۶. شرح الکافیة، ج 3، ص 264؛ الکتاب، ج 2، ص 171 و 270؛ حاشیه خضری بر شرح ابن عقیل، ج 1، ص 129؛ صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، ج 5، ص 406 و ...

گاهی اسم با لقب کاربرد دارد، و گاهی اسم با کنیه همراه است، و گاه نیز لقب و کنیه با هم شناسه شیء می‌شوند.⁷ سیبویه در این باره به گونه‌ای خاص‌تر بحث کرده و برای «ترکیب اسم با کنیه» از موارد بالا سه مصداق قرار می‌دهد:

الف. آن که اسم دارد و کنیه نیز دارد؛ مانند گفتار که غیر از ضبع، نامش را «الحضاجر» گویند و کنیه‌اش «أم‌عمر» است؛ همچنین است شیر که جز آسد به نام «أسامه» و کنیه‌اش «أبوالحارث» باشد؛ نیز روباه که غیر از ثعلب نامش «ثعلبة» و کنیه‌اش «أبوالحصین» است، و عقرب را «شبوّة» نام و «أم‌عریط» کنیه است؛

ب. آن که اسم دارد و کنیه ندارد؛ مثل گفتار نر که تنها نام دارد و آن «قشم» است؛

ج. قسم سوم، آن که تنها به کنیه شناخته شود و اسم ندارد؛ مثل «أبوبراقش» که نام حیوان خاصی است. نکته دیگر این که کنیه یا با انتساب به پدران و مادران است و یا با انتساب به پسران و دختران؛ مثال پدران، به گرگ «أبو جعدة» و به هر چیز سفید «أبوالجون» گفته شده است. نمونه مادران این که بر مصیبت و سختی و بلا «أم‌حبوکرى» و بر شراب «أم‌لیلی» اطلاق شده است. و مثال پسران، کنیه کلاغ «ابن دأیة» و کنیه شخص شناخته و مشهور «ابن‌جلا» است. و از باب نسبت به دختران، پژواک و بازخورد صدا را «ابنة‌ الجبل» و سنگریزه را «بنت‌ الأرض» نام گذارده‌اند.⁸

4-1. فرق کنیه با کنایه و میزان همپوشانی

در اینجا تنها اندکی درباره فرق کنیه و کنایه سخن خواهیم راند و به بحث درباره تفاوت آن با شهرت و لقب و تعریض و اسم و از این دست وارد نمی‌شویم؛ چه، بحث درازدامن خواهد شد و چندان ضرورتی نیز ندارد؛ بیشترین سؤال حول فرق این دو کلمه یک ریشه مطرح است که چند لحظه‌ای درنگ را می‌طلبد. نگاهی گذرا به کتب لغت و کتبی که به تعریف کنیه پرداخته‌اند، بیانگر گونه‌ای اختلاف میان ایشان در تعریف کنیه و کنایه است؟ گویی برخی کنیه و کنایه را یکی دانسته و یکسان تعریف کرده‌اند. رضی‌الدین استرآبادی می‌گوید:

هی کالکنایة، سواء، لأنه يعرض بها عن الاسم.⁹

میرد در باب کنایه چنین می‌آورد:

والضرب الثالث من الكناية: التفخيم والتعظيم، ومنه اشتقت الكنية.¹⁰

ابن حجر کنیه را از انواع کنایه دانسته است و گوید:

کنیت عن الأمر إذا ذکرته بغير ما تستدل به عليه صریحاً.¹¹

۷. الكتاب، ج 2، ص 171 و 270: تفسیر الرازی، ج 1، ص 41.

۸. همان، ج 1، ص 42.

۹. شرح الکافیة، ج 3، ص 264.

۱۰. الکامل فی اللغة و الأدب، ج 2، ص 104.

مبرد نیز کنیه را از کنایه دانسته و هدف آن را تعظیم مکتبی برشمرده است.¹² و ابن ابی‌الحدید نیز در سخنی درباره الفاظ کنایات می‌گوید:

و من کنایاتهم علی العکس، قولهم للأسود: یا أبا البیضاء ... و سمو الغراب أعور
لحدّة بصره...¹³

همان‌طور که می‌بینیم أبو البیضاء و مانند آن را از جمله کنایات ذکر کرده که بنا بر تعریف ارائه شده، در شمار کنیه‌هاست و در کنار آن کنایه‌ای برای کلاغ آورد به عنوان أعور که کنایه است و نه کنیه. آنچه از کتب ادب برمی‌آید، این است که برخی کنیه و کنایه را همسان دانسته‌اند و برخی یکی را برآمده از بطن دیگری برشمرده‌اند.

حال آیا می‌توان کنیه و کنایه را کاملاً یکسان دانست و بر اساس گفتار قدما هر یک را جای دیگری به کار بست؟

پاسخ این سؤال با مراجعه کوتاهی به تعریف کنیه و آنچه برای کنایه گفته‌اند و کاربردهای هر کدام روشن خواهد شد. صاحب *لسان العرب* کنایه را چنین معرفی کرده است:

الکنایة أن تتکلم بشيء و ترید غیره، و کنی عن الأمر بغيره یکنی کنایة یعنی إذا تکلم بغيره مما یستدل علیه نحو الرفت و الغانط و نحوه.¹⁴

و طریحی می‌گوید:

الکنایة بالكسر و هی ما دل علی معنی یجوز حمله علی جانبی الحقیقة و المجاز بوصف جامع بینهما و یكون فی الفرد و المركب.¹⁵

و یکی از جامع‌ترین معانی و تعاریف برای کنایه را می‌توان در شرح ابن ابی‌الحدید یافت:

الکنایة ابدال لفظة یستحی من ذکرها أو یستهجن ذکرها أو یططیر بها أو یقتضی الحال رفضها لأمر من الأمور بلفظة لیس فیها ذلك المانع.¹⁶

با این تفاسیر تعریف ما از کنایه این‌گونه خواهد شد: کنایه آن است که به دلیلی بخواهیم حقیقتی را پوشده داریم و لذا آن را در قالبی می‌ریزیم که هم حقیقت و هم مجاز در آن محتمل باشد و به دیگر سخن، لفظی بیاوریم و معنایی غیر از معنای لغوی آن را اراده کنیم و کنایه بر دو نوع است: مفرد و مرکب.

با اندکی دقت در این تعاریف، و بویژه آخرین آن، روشن می‌شود که کنیه و کنایه با هم رابطه دارند، ولی کاملاً منطبق بر هم نیستند. همپوشانی این دو اصطلاح را می‌توان به صورت عموم و خصوص مطلق بیان کرد؛ زیرا تمامی کنیه‌ها را می‌توان کنایه دانست، ولی همه کنایات در شمار کنیه داخل نیستند؛ حتی کنیه‌های افراد که برای تعظیم و شأنیت دادن و یا فال نیک زدن و سنت به جا آوردن بر

۱۱. الفیض القدیر، ج 3، ص 251.

۱۲. إمتاع الأسماع، ج 2، ص 146.

۱۳. شرح نهج البلاغة، ج 5، ص 46.

۱۴. لسان العرب، ج 2، ص 3494.

۱۵. مجمع البحرین، ج 4، ص 78.

۱۶. شرح نهج البلاغة، ج 5، ص 14.

افراد نهاده می‌شود هم در تعریف کنایه می‌گنجد؛ زیرا در آنها نیز حقیقت - که همان اسم اصل است - به اَبوت و امثال آن پوشانده می‌شود،¹⁷ و از سویی، هر کنایه‌ای هم کنیه نیست؛ به عنوان مثال، دیدیم که ابن ابی‌الحدید ابویحیی را - که کنیه مرگ بود - کنایه خواند و آن را در کنار - اَعور که کنایه برای کلاغ بود - ذکر کرد؛ زیرا هر دو در تعریف کنایه وارد هستند؛ یعنی شرم از لفظی یا مستهجن بودن آن یا شوم دانستن آن، یا این که حال عدم تصریح آن را می‌طلبد و باعث می‌شود لفظی را جایگزین آن کنیم. اما هر کنایه‌ای تا دو شرط اولیه را نداشته باشد، یعنی مفرد نباشد و مصدر، به صورت یکی از کلمات پیش گفته آب و أم و ابن و بنت و... نباشد، در شمار کنیه در نیاید. و کنایه چنان که گذشت، گاه مفرد است و گاه مرکب، و در حالتی مصدر به این کلمات است و در حالتی دیگر نه.

5-1. همبری کنیه و مَثَل

در باب این که آیا کنیه در امثال عرب جای می‌گیرد یا جدا بحث می‌شود، اختلاف وجود دارد؛ از میان قدمای مَثَل‌نگاران ابو هلال عسکری در کتاب *جمهرة الأمثال* خود کنیه را ذیل بحث مثل آورده و بدون قرار دادن مرزی میان آن دو، تحت عنوان «قولهم: ابن الأیام و ما یجری فی بابه» فصلی را به این نوع مثل اختصاص داده است.¹⁸ گرچه دیگران در کتب خود قایل به چنین تقسیمی نشده‌اند، ولی نگاهی گذرا به نگاشته‌های در زمینه امثال جایی برای شک باقی نمی‌گذارد که آنها نیز کنیه را در مثل آورده‌اند؛ برخی از نمونه‌های کنیه در کتاب *مجمع الأمثال* میدانی بدین شرح است: «أنا ابن بجدتها»، و «أنا ابن جلا»، و «أنا ابن کُدَّیها و کدائها» و نیز «بنت الجبل»، «بنت برج» و... را می‌توان دید. نمونه‌های بی‌شماری هم در کتب جامع لغت همچون *لسان العرب* وارد شده است.

با توجه به مباحث پیشین، به نظر می‌توان از کنیه در ضمن مثل یاد کرد؛ دلیل آن را می‌توان چنین آورد: 1. بسیاری از کنایات رایج میان عرب در ضمن امثال العرب گرد آمده‌اند؛ 2. کتب کهن و متقدم امثال برخی از این کنیه‌ها را در خود جای داده‌اند.¹⁹ این نکته درست است زیرا همان گونه که گفته شد، بخش بزرگی از کنیه را زیر مجموعه کنایه می‌توان شمرد.

6-1. کنیه و لقب

از انواع علم، لقب است که گذشت. در باب لقب گفته‌اند که عرب در قدیم آن را بیشتر برای ذم به کار می‌گرفت²⁰ و امروز به معنای مدح نیز کاربرد دارد. درباره فرق میان لقب و کنیه چنین می‌توان گفت: 1. در لقب ذم یا مدح از لفظ بر می‌آید، بر خلاف کنیه که شخصی که به کنیه خوانده می‌شود، لزوماً با لفظ کنیه تعظیم نمی‌شود، بلکه به عدم تصریح به اسم؛ 2. طبق قول متأخران لقب یا برای مدح است یا ذم، اما کنیه می‌تواند جز این دو باشد؛²¹ 3. کنیه و لقب تفاوت ساختاری با هم دارند؛ لذا گاه، کنیه‌ای لقب افرادی است که کنیه‌ای دیگر دارند؛ برای نمونه عمرو بن الولید بن عقبه بن امیه، شاعر

۱۷. *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، ج 2، ص 184.

۱۸. *جمهرة الأمثال*، ج 1، ص 35.

۱۹. *موسوعة علوم اللغة العربیة*، ج 3، ص 92 و 93.

۲۰. *شرح الکافیة*، ج 3، ص 265.

۲۱. *لسان العرب*، ج 2، ص 3494.

معروف با لقب «أبو قطیفه» شناخته و معرفی شده است، ولی کنیه وی را «ابو الولید» گفته‌اند.²² از این نمونه فراوان می‌توان یافت. برخی نیز چون «ابن هرمة» – که به گفته اصمعی آخرین شاعری است که به شعرش احتجاج می‌شود –²³ کنیه‌ای که برایش ذکر کرده‌اند، «ابواسحاق» است؛ حال آن‌که ابن هرمة شناسه او گردیده است، و نامش «ابراهیم بن علی بن هرمة» است، و نسبش به هرمة می‌رسد.²⁴ این‌گونه تلقی‌ها این الفاظ را از کنیه بودن خارج نمی‌کند. در واقع، اینها در لفظ کنیه‌اند و در اصطلاح لقب هستند.

7- 1. ساختار کنیه

کنیه در زبان عربی با افزودن یکی از کلمات یاد شده در بالا به اسم و کلمه‌ای که بیانگر امر خاصی در آن شخص یا شیء مورد نظر باشد، با انگیزه‌ای خاص ساخته می‌شود، که این انگیزه و نسبت گاه، مشخص و گاه نامعلوم است، که در مباحث بعدی به آن می‌پردازیم. گاه، کلمات بالا به صورت جمع نیز آورده می‌شود؛ به عنوان مثال: «أبوالجمع» که برای شب گفته‌اند و «بنت العنب» که بر شراب انگوری اطلاق شده است. و نمونه جمع مانند: «بنات الدهر» که سختی‌ها و مصیبت‌های روزگار را گفته‌اند، و نیز گاه مفرد این کنیه‌های جمع نیز کاربرد دارد و گاه نه، مانند: بنت الماء که به بنات الماء جمع بسته شده است، یا ابن درزة که در جمع آن أبناء درزة گفته‌اند.

8- 1. اعراب کنیه

نکته دیگر آن‌که کنیه در ترکیب‌های کلماتی چون: أب و أخ و نیز ابن در جمع و مثنی (بنون و ابنان) و بنت در مثنی، در اعراب طبق جایگاه در عبارت تغییر می‌کنند و اعراب ملحق به جمع مذکر را می‌پذیرند؛ گرچه برخی برآن هستند که این چنین کلماتی مرکب مزجی شمرده شده و علم به حساب می‌آیند و اعرابشان در مواضع مختلف یکسان و ثابت است. بنابر این نظر، مثلاً أبوالفضل در سه حالت نصب و جر و رفع ثابت است؛ چنان‌که در نقل‌هایی از برخی خطبه‌ها یا نامه‌های امام علی⁷ نیز در برخی شرح‌ها چنین آمده است: «کتب علی بن أبو طالب». علامه مجلسی در کتاب ارجمند خود محل را چنین می‌آورد:

و قال ابن میثم فی روایة: و کتب علی بن ابوطالب و هی المشهورة عنه و وجهها انه جعل هذه الکنیة علما بمنزلة لفظة واحدة لا یتغیر اعرابها.²⁵

9- 1. کنیه و فهم متون عربی

در تکمیل و توضیح آنچه در مقدمه پیش گفته آمد، لازم است به برخی نمونه‌های ورود کنیه در متون ادبی کهن و معاصر اشاره‌ای رود تا اهمیت این بحث در فهم و ترجمه متون نظم و نثر روشن‌تر گردد.

۲۲. الأغانی، ج ۱، ص ۵۱.

۲۳. رک: خزائن الأدب و لب لباب لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱.

۲۴. الأغانی، ج ۴، ص ۵۱۱.

۲۵. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۲۴؛ نیز در: النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۲۰؛ فی حدیث وائل بن حجر، «من محمد رسول الله إلی المهاجر بن أبو أمیة» حقه آن یقول ابن أبی أمیة، و لکنه لاشتهاره بالکنیة و لم یکن له اسم معروف غیره لم یجز، کما قیل علی ابن ابوطالب.

آوردن معنای تحت اللفظ برای چنین واژگان مرکبی مخاطب و مترجم هر دو را از مقصود نویسنده دور می‌سازد. از متون قدیم شروع کنیم؛ در کتاب *فن ترجمه* چنین می‌خوانیم:

در مثال زیر از ترجمه فارسی *غرو أخبار الملوک* ثعالبی، مترجم محترم در برگردان بنات الکروم سهواً مرتکب این اشتباه شده است: ...وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي بَنَاتِ الْكُرُومِ : دست او را در آمیزش با دختران بازگذاشت. در حالی که ترجمه صحیح این جمله چنین است: (نعمان) دست او(بهرام) را در شرابخواری بازگذاشت.²⁶

نمونه دیگر را از دیوان ابوتمام طائی بیاوریم، وی در بیتی چنین می‌گوید:

خَلْفَتُ بَعْقُوتِكَ كَانَتْ بِنَاتُ الدَّهْرِ
 الاستخراج واژگان غریب آن با مراجعه عمیق به معاجم امکان‌پذیر است؛ اما در ترکیب «بنات الدهر» واژه‌ای نیازمند توضیح نیست؛ از سویی، ترجمه آن به «دختران روزگار» کاملاً خطاست. ترجمه صحیح را دانستن معنای این ترکیب کنایی کنبه‌گون به دست می‌دهد و آن سختی‌های روزگار است. شاعر می‌گوید:

سال‌های پی در پی بر منزل تو گذشته است، و دیر زمانی است که سختی و مصیبت جانشین تو در آن است.

نیز همین امر در این بیت از معلقه لبید بن ربیعہ مشاهده می‌شود:

رَمَتْنِي بِنَاتُ الدَّهْرِ فَكَيْفَ بِنِ يَرْمِي، وَ
 همچنین کنبه‌ای در این بیت از معلقه زهیر بن ابی سلمی نظر را جلب می‌کند:
 فَشِدَّ فَلَمْ يُفْزِعْ لَدَى حَيْثُ أَلْقَيْتُ
 آیا به راستی ام قشعم همچون رباب و سلمی و ام مالک و... نامی برای معشوقه‌ای است که مثلاً دل شاعر همان جایی است که او رحل اقامت افکند؟ «ام قشعم» کنبه یکی از این موارد است: مرگ، مصیبت و بلا، جنگ، کرکس، عنکبوت، گفتار، دنیا و ماده شیر، و ترجمه بیت، طبق ترجیح زوزنی، این‌گونه می‌شود:

[حصین] بر [قاتل برادرش] آنجا که مرگ منزل گزیده بود یورش برد، و متعرض دیگران نشد.

نیز «ابو عمره» را در مصراع روبه‌رو از ابو فرعون ببینیم:

حَلَّ أَبُو عَمْرَةَ وَسَطَ حُجْرَتِي³⁰

۲۶. *فن ترجمه*، ص ۱۲۰.

۲۷. *دیوان ابی تمام*، قافیة الفاء، ص ۱۹۴.

۲۸. *المعلقات السبع*، شرح الزوزنی، ص ۱۶۲، شاعر از مصیبت و سختی‌های روزگار به ناله در آمده است، و می‌گوید: «مصیبت و سختی از جایی نامعلوم مرا هدف قرار داده‌اند، حال کسی که تیرانداز نیست و آماج تیر قهر است چگونه باید باشد».

۲۹. همان، ص ۱۴۶.

۳۰. *لسان العرب*، ج ۱، ص ۲۷۶۲.

آیا مقصود نزول شخصی در وسط اتاق شاعر است؟ حال آن که ابوعمره را کنیه نداری و گرسنگی دانسته‌اند، نه چیز دیگر. واژه «بنو غبراء» در معلقه طرفه بن العبد نیز از همین جرگه است؛³¹ غبراء صفت غبارآلودگی و تیرگی زمین است و بر خود آن نیز اطلاق شده است.³² اما فرزندان زمین تیره کیان‌اند؟ ساکنان آن؟ ابن منظور در شرح این بیت معانی چندی برای بنو غبراء ذکر می‌کند؛ از جمله: فقرا، صالحیک، و رهگذران و... و از این روی، مستمندان و فقرا را بنو غبراء خواندند که از وضع بدشان گویی به زمین چسبیده‌اند، زیراندازشان زمین است و رواندازشان آسمان.³³

گذشته از نام‌هایی که در شمار غلبه کنیه بر اسم است و علم خوانده می‌شود، همچنین نام‌های «أم مالک» در شعر شاعرانی همچون شریف رضی³⁴ و ابن فارض مصری³⁵ و نیز کنیه‌های «أم الحویرث» و «أم الرباب» در شعر امرؤ القیس در بسیاری موارد کنیه‌ای برای معشوقه است، و بسیاری دیگر در این باب، که مجال پرداختن به همه نیست.

همچنین برای فهم معنایی لغوی از یک واژه در کتب قدیم نیز گاه آگاهی از کنیه‌هایی که علم شده‌اند، ضرورت می‌یابد. مثال زیر از کتاب *مجمع الأمثال* میدانی نمونه خوبی بر این امر است: وی در ضمن بیان مَثَل «إِنَّ الْعَصَا مِنَ الْعُصَيَّةِ»³⁶ می‌گوید:

الأفیل، بوزن الأمير، ابن المخاض فما دونه.³⁷

حال اگر ما نسبت به موضوع کنیه ناآگاه باشیم، آیا به معنای أفیل - که ابن المخاض و کوچک‌تر از آن است - پی می‌بریم؟ ابن المخاض: شتر بچه‌ای که به سال دوم درآید را تا آخر سال این‌گونه نامند؛ به شرطی که مادرش پس از او آبستن شده و مخاض (یعنی درد زایمان) دیده باشد، و ماده آن را بنت المخاض و جمع آن را بنات المخاض گویند.

در میان متون معاصر نیز نمونه‌هایی را در متون ادبی می‌توان یافت؛ همچون «بنات الأرض» که مراد از آن حشرات زمین و مانند آن است و در نثر منفلوطی، نویسنده و ادیب شهیر، پاک قلم و دغدغه‌مند مصر آمده است.³⁸

۳۱. *المعلقات السبع*، شرح الزوزنی، ص ۱۰۷.

۳۲. *لسان العرب*، ج ۲، ص ۲۸۵۱.

۳۳. همان، ص ۲۸۵۲.

۳۴. *دیوان الشریف الرضی*، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳۵. *دیوان ابن الفارض*، ص ۸۵.

۳۶. مفهوم آن، این است که هر کار بزرگی با قدم‌های کوچک آغاز می‌شود.

۳۷. *مجمع الأمثال*، ج ۱، ص ۲۷.

۳۸. *النظرات*، ج ۳، ص ۲۴۱.

2. کنیه و فرهنگ عربی

1- 2. رابطه کنیه‌گذاری‌ها با فرهنگ عربی

بی‌شک، کنیه‌هایی که عرب برای هر شیء می‌گذاشت، برگرفته از فرهنگ او بود. می‌توان ظهور تأثیر فرهنگ بر کنیه را در دو جزء کلی مشاهده کرد: 1. در کلمات مضاف یعنی جزء اول کنیه: أب، أم، ابن، بنت و...، 2. در کلماتی که مضاف الیه واقع می‌شدند.

گاه، به خاطر تحقیر دختران و جنس مؤنث، جزء اول کنیه را - که با بنت و أم بود - برای امور خوار و ناپسند و شر و سختی و بلا می‌گزیدند؛ بنات الدهر را برای مصیبت‌ها و بلاها و سختی‌ها پسندیدند و «ابناء الدهر» را برای مردمان هم روزگار. گویی دختران نزد ایشان مظهر بدبختی و بلا و سختی بودند و مایه حقارت که باید نه تنها زنده به گور شوند، بلکه در لفظ هم شومی‌ها به آنها منتسب شود تا خیر و نیکی‌بختی‌ها! البته می‌توان گفت غالب کنیه‌های سختی و مصیبت و بلا با بنت و بنات همراه است که کم هم نیست.

مثال دیگر، کنیه‌ای بود که جنس زنان را بدان می‌خواندند؛ یعنی «أم الوحش» - که نشان از فرهنگ تحقیر زن و حیوانیت آن نزد ایشان داشت - از دیگر کنیه‌های مناسب نگرش عرب جاهلی به زن «بنات اللهو» است که در کنار شراب برای زن به کار رفته است. نیز «بنات اللیل»، که به زن، تنها از منظر شأن حیوانی و کالای هرزه بودن و ظرف کثافات شهوت بودن می‌نگرد. حقارت شأن کنیزان و بردگان نزد عرب آن روزگار نیز باعث می‌شد که کنیه‌های پست و تحقیر آمیز و ناسزا را با این افراد همراه کنند. البته برخی از کنیه‌گذاری‌ها به خاطر ویژگی‌های زن و مرد انجام می‌شد؛ مثلاً آهوان را عرب به زن نسبت می‌داد؛ چون زیبایی متناسب زنان بود، ولی قدرت و جنگاوری و فروسیت را به مردان منسوب می‌کرد.

2-2. اهداف و انگیزه‌های کاربردی کنیه

آنچه در باب تکنیه مسلم می‌نماید و انتظار می‌رود، این است که کنیه نهادن را هدفی و انگیزه‌ای تقویت کند. این انگیزه، هدف و سبب در انسان و حیوان و جمادات یکسان نیست، اما چندان هم از هم بیگانه نیست. در مورد نفوس انسانی آنچه بیشتر به عنوان هدف کنیه مطرح است، تعظیم مکتبی است؛ البته با نظری سطحی در برخی کنیه‌ها درمی‌یابیم که عکس این نیز صادق است و گاه، کنیه در عرب به عنوان قدح و تحقیر نیز به کار رفته است. از اهداف تکنیه در عاقل و غیر آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. إخبار از نفس: مجرد، ضمن برشمردن دو نوع برای کنیه، یکی را چنین ذکر می‌کند:

وفي الكبير أن ينادي [الرجل] باسم ولده صيانة لاسمه.³⁹

مانند أبوطالب که به نام فرزندش طالب خوانده شده است و یا أبوالحسن که امیرالمؤمنین بدان نام گرفت؛ لذا اگر عرب فرزند دختری داشت و پسر نداشت، به نام دخترش مکتبی می‌شد؛ مثلاً أبوقتام، و...

2. امید و فال خوب زدن: وقتی خداوند فرزندى روزى عرب مى‌کرد، کنیه‌ای نیکو از آنچه در ذهنش پسندیده می‌آمد، بر او می‌نهاد؛ به امید آن که چنان کنیه‌اش گردد:

وقعت [الكنية] في الصبي على جهة التفاؤل؛ بأن يكون له ولدٌ ويدعى ولده كناية عن اسمه.⁴⁰

مانند أبوالفضل، گرچه این فرزند هنوز نوزاد بود و فرزندى به نام فضل نداشت که بدان کنیه پذیرد. گاه نیز برخی امور را - که نزدش خوش یمن و مبارک بود - کنیه‌ای شایسته می‌داد؛ چنان که غسل را که - شفابخش و بی‌ضرر بود - «أبو میمون» نامید و مبارکش خواند.

3. شوم و بد یمن دانستن: طیره در تفکر عرب جاهلی جایگاهی داشت و پس از آن به دوره اسلامی نیز کشانده شد. گاه، عرب چیزی را به خاطر شکل ظاهر، یا صدای کریه یا هر چه که او را ناخوش می‌آمد، شوم می‌شمرد، و یکی از قربانیان اصلی این فرهنگ در میان پرندگان بود. تازی گاه، به آنچه که بد یمن و شوم می‌شمرد، کنیه‌ای نیکو می‌دهد تا اندکی قابل تحمل باشد و از شومی‌اش کاسته شود؛ مثل این که به مرگ یا ملک الموت «أبویحیی» گفتند.⁴¹ و گاه نیز به دلیل شومی آن، کنیه‌ای متناسب به آن می‌دادند؛ چنان که جغد را - که به دلیل چهره زشت و صدای آندوه‌بار و نیز چون در ویرانه‌ها آشیان دارد و شب هنگام، که عرب سمبل بدی و شر می‌شمرد، ظاهر می‌شود و مظهر شومی نزد عرب شده است - به «أبوالخراب» یا «أم الخراب» و «أم الصبيان» کنیه داده است.⁴² نیز کلاغ - که عرب بیش از هر چیز به آن فال بد می‌زند - به کنیه‌های فراوانی شناخته شده است که نشان از اهمیت آن در ذهن عربی دارد؛ از آن جمله است: «أبوالمشوم»، «ابن د أیة»، «أبوحاتم»، «أبوالحراج»، «أبوالمرقال»، «أبوحدزر»، «أبوزیدان»، «أبوغیاث»، «أبوحدادف» و «أبوزاجر». برای هر یک نیز داستانی نقل شده است؛ از جمله این که دلیل ابوالمرقال نامیدن کلاغ، به همان داستان راه رفتن کلاغ و تقلید از مشی کبک بازمی‌گردد.⁴³

4. تعظیم: بیشتر کنیه‌های اشخاص از این باب است. میرد در این باره می‌گوید:

والضرب الثالث من الكناية: التفخيم والتعظيم، ومنه اشتقت الكنية وهو أن يعظم الرجل أن يدعى باسمه.⁴⁴

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌گوید:

ان عادة العرب أن تكني الانسان إذا أرادت تعظيمه بما هو مظنة التعظيم، كقولهم: أبو الهول، و أبو المقدام، و أبو المغوار.⁴⁵

۴۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴۱. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۳۹.

۴۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۷۹۷.

۴۳. همان، ص ۷۹۳.

۴۴. الكامل فی اللغة و الأدب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴۵. شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۲۱۹.

گرچه می‌توان درجه و سطح عظمت‌ها را از هم متمایز ساخت؛ عرب برای آن که برای تفاخر در نسب اهمیت بسیاری قائل بود، خود را با کنیه به پدانش متصل می‌کرد و لذا در صف کارزار عمدتاً خود را - اگر نسبی والا داشت - به کنیه می‌خواند. نیز گاه، به خاطر تعظیم، افراد را با کنیه صدا می‌کردند؛ به عنوان مثال ابوالحسن برای امام علی 7 جز به احترام به کار نمی‌رفت. در مورد بسیاری از کنیه‌های ائمه می‌توان گفت غیر از آن که شناسه‌ای برایشان بود، تعظیمی به شمار می‌رفت؛ مثلاً «ابوصالح» آن است که همه بسامانی‌ها و صلاح‌های بشر به دست اوست و او پدر به صلاح رساندن بشریت است. کنیه «ابوعبدالله» در مورد امامان کنایه از شأن قیمومیت و سروری بندگان خداست.

در موارد دیگری نیز یافت می‌شود که مثلاً فردی را به خاطر صفت نیکویی که در اوست و امر پسندیده‌ای که در خلیقات و رفتار او می‌بینند، از باب تعظیم، به کنیه همان فعل می‌خوانند؛ مثلاً به ابراهیم 7 کنیه «ابوالأضیاف» یا «ابوالضیفان» دادند و جعفر بن ابی‌طالب را «ابوالایتمام» خواندند؛ چون دوستدار یتیمان بود و به رسیدگی امور ایشان مشهور. همچنین زنی را که فرزندان دلیر و جنگاور بزاده، از باب تعظیم، «أم الفوارس» خوانده‌اند.

حتی برخی حیوانات را نیز، برای بیان نجابت و یا قدرت آنان، با کنیه‌هایی به موارد عظمت و اصالت نسبت می‌دادند. در زمینه تعظیم و بزرگداشت اشخاص از طریق تکنیه ایشان به کنیه‌های هم شأن آنها سخن بسیار است و نمونه فراوان که در این مجال به همین اندک بسنده می‌کنیم.

5. تحقیر و تمسخر: آیا مقصود از کنیه‌های بشری، چنان که بسیاری بر آن‌اند، منحصر به تعظیم مکنی است یا شواهدی نیز بر تکنیه با هدف سب و ذم و تحقیر و توهین وجود دارد؟ پاسخ، بی‌شک، مثبت است. نگاهی به بزرگ‌ترین نمود فصاحت عربی و عظیم‌ترین مظهر فرهنگ، یعنی قرآن عظیم، مؤید جواب محکم ماست. بسیاری در باب کنیه آوردن قرآن با هدف تحقیر سخن گفته‌اند و مرجع همگی «أبولهب» در آیه **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ** است. بی‌شک، خداوند کنیه وی را به قصد تکریم نیاورده است. ابن ابی‌الحدید در ادامه سخن خود در باب کنیه می‌افزاید:

فإذا أَرَادَتْ تَحْقِيرَهُ وَالْغَضَّ مِنْهُ كُنْتَهُ بِمَا يَسْتَحَقُّ وَيَسْتَهَانَ بِهِ⁴⁶

سپس در ادامه، نمونه‌هایی را بیان می‌کند؛ مثل کنیه یزید بن معاویه را به منظور تحقیر او که میمون باز بود، «أبو زنه» گفتند و در کنیه سعید بن حفص بخاری محدث «أبو الفأر» گفته‌اند، و طفیلی را «أبولقمة»، و...⁴⁷

نیز مگر پیامبر جز به قصد دون پایه دانستن و تحقیر أبوجهل این کنیه را متناسب با شأن وی بر او نهادند؟!⁴⁸ نگاهی به **نهج البلاغه** این ادعا را تقویت می‌کند که کنیه‌ها گاه صفت تحقیرآمیز دیگران

۴۶. همان.

۴۷. همان.

۴۸. ر.ک: همین مقاله، بحث «کنیه در بستر تاریخ و تحولات فرهنگی پس از اسلام».

می‌شد؛ چنان‌که امام علی 7 حجاج را «أبو و ذحّة» خواند.⁴⁹ و مروان یا فرزندش عبدالملک را «أبو الأکبش الأربعة» لقب داد.⁵⁰

دانستیم که این‌گونه تلقیب‌ها این الفاظ را از کنیه بودن خارج نمی‌کند و همان‌طور که گاه کنیه جای اسم را می‌گرفت و غلبه می‌یافت، گاه کنیه‌ای لقب افرادی است که کنیه‌ای دیگر دارند. شواهد فراوانی در ادبیات عرب وجود دارد که در آن کنیه برای ذم و سب و تحقیر شخص یا شیء استعمال شده است. عرب برای حرام زاده بسیار کنیه دارد، و بسیاری کنیه‌ها عمومی و جهت سب و ناسزا وضع شده‌اند؛ عرب کنیز زادگان را با کنیه‌هایی خوار می‌شمرد. از این باب است که به انسان سیه چرده «أبولبیضاء» گفته‌اند و به انسان گنده دهان «أبولذبان» اطلاق شده‌است که عبدالملک بن مروان بن الحکم اموی را با این کنیه می‌خواندند؛ چون نقل است که از بسیاری بوی بد دهانش مگس گرد دهانش جمع می‌شد. همچنین برای تحقیر دنیا آن را «أم الفناء» گفتند. نیز حکایتی که شارح معتزلی *نهج البلاغه* می‌آورد، گواهی دیگر بر وجود کنیه‌های زشت و تحقیر آمیز است:

روزی هشام بن عبدالملک رو به همراهانش گفت: نادانی مرد به چهار ویژگی نمایان می‌شود: طول لحیته، و بشاعه کنیته، و نقش خاتمه، و إفراط نهمته.⁵¹

6. تحبیب: گاه سب کنیه نهادن‌ها تحبیب چیزی است. عرب جاهلی - که شراب را نیکو و دوست داشتنی می‌انگاشت - یکی از کنیه‌های بسیار آن را «أم الخیر» گذارد. همچنین است در مورد آسمان که «أبولغیث» خواندش؛ زیرا گویی با باران به فریاد خلق رسد. گاهی نیز اسب را - که از مهلکه‌ها نجاتش می‌داد - «أبومنقذ» نام گذارد.

7. حیامندی یا پرده‌داری: یکی از دلایل اطلاق کنیه بر اشیا و به کنایه کنیه‌گون خواندن به جای اسم، موضوع حیا و شرم و یا بی حیایی و پرده‌داری است؛ نمونه بارز آن در تکنیه آلت مردان و شرم زنان است که از ناحیه‌ای می‌تواند از حیا نشأت گرفته باشد و از ناحیه کثرت کنیه‌ها، شاید که آن را پرده‌داری دانست.

8. مرکزیت و اصالت داشتن و جامع چیزی بودن: در این مورد، هدف از کنیه بیان مرکزیت و اصالت چیزی است؛ نمونه آن را در کنیه‌های «أم القرى» برای مکه مرکز و قبله جهان اسلام و یا هر پایتختی، و «أم الرأس» برای مخ و یا پس سر و مرکز آن و نیز اطلاق «أم اللواء» بر چوبه پرچم از این باب می‌تواند باشد. همچنین است که به همزه در میان ادوات استفهام «أم الاستفهام» گفته شده و رئیس قوم و سرپرست و ریش سفید قبیله در گویش ازدیان «أم القوم» خوانده‌اند، و خورشید به در میان ستارگان «أم أنوار السماء» نامیدند و انوار آسمان را ستارگان دانستند.

9. تقیه و حفظ جان: اگر به تاریخ، بویژه تاریخ شیعه، نظری افکنیم، به دوره‌ای طولانی در زندگانی اهل بیت: برمی‌خوریم که در آن، با توجه به شرایط سیاسی و خفقان و ظهور دشمنی‌ها با آل علی بن ابی

49. *نهج البلاغه*، خطبه 116.

50. همان، خطبه 73.

51. شرح *نهج البلاغه*، ج 18، ص 127.

طالب 7 و در معرض خطر بودن جان، ناموس، و موارث علمی و فقهی و حیثیت و موجودیت شیعه، ضرورت تقیه از سوی پیشوایان دین و ائمه: تشخیص داده شد و تا مدت‌ها در چنین موقعیتی حدیث‌ها نقل می‌شد و افکار و اندیشه‌ها نقد.⁵² یکی از ابزار تقیه را می‌توان به کتبه خواندن اهل‌بیت: و به طور ویژه علی 7 دانست که حساسیت خاصی در بین حکمرانان طاغوت ایجاد می‌کرد و خطر جانی برای حتی کسانی بود که نام ایشان را بر زبان می‌آوردند. ابن ابی الحدید با تأیید این مطلب، به نقل از ابو جعفر اسکافی، چنین می‌آورد:

این مطلب صحت دارد که بنی امیه از اظهار فضایل علی 7 و نقل آن منع کرده بودند و راوی او را کفر می‌دانند تا آنجا که حتی اگر شخصی می‌خواست حدیثی، نه از فضایل ایشان، بلکه در مسائل دینی از ایشان نقل کند، جرأت نمی‌کرد نام حضرت را بر زبان آورد و با کتبه «بوزینب» از او حدیث نقل می‌کرد.⁵³ این کتبه‌ها را در بحث کتبه‌های حدیثی امامان: بسط خواهیم داد.

موارد پیش گفته نمونه‌هایی از اسباب کتبه نهادن در زبان عربی است که به آن بسنده می‌کنیم. ناگفته نماند که ممکن است برای یک شیء چند هدف یا سبب برای کتبه‌گذاری بیابیم که هیچ بعید یا خطا نیست.

3-2. تناسب کتبه‌ها

آنچه گذشت، برخی اسباب و انگیزه‌های کتبه نهادن در میان تازیان بود. حال، عرب برای بیان این اهداف در ساختار کتبه چه شیوه‌هایی را پی گرفته است و به چه مناسبت کتبه‌ای خاص را بر شخص یا شیء خاصی می‌نهد؟ با بررسی و تتبعی کوتاه در کتبه‌های عربی درمی‌یابیم که عرب با هر انگیزه و هدفی که کتبه‌ای را برای چیزی می‌نهد، روشی را با آگاهی یا به طور ناخودآگاه دنبال می‌کند و مناسبتی را برای بیان کتبه می‌یابد؛ به عنوان نمونه برای بیان تشاؤم یا تعظیم و... یک روش اتخاذ کنیم. برخی از این شیوه‌ها و تناسبات کتبه‌گذاری‌ها به صورت زیر قابل دسته‌بندی است:

1. تسمیه شیء به ضدش: یکی از شیوه‌های عرب در بیان و ساخت کتبه و آوردن متعلق این، اب، ام، بنت و... نام‌گذاری آن به مخالف و ضدش است؛ مثلاً به مرگ یا ملک الموت «ابویحیی» اطلاق کرد. و «ابو البیضاء» را به شخص سیه‌چرده گفت و نیز دیگ را از سیاهی‌اش «ام‌بیضاء» نامید. نیز از همین روست که به انسان کج‌پا و چلاق «ابن ذی الرجل» گفته و به شخص بی مو و کچل «ابو جعد» کتبه دادند. و البته در هر یک انگیزه و هدف خاص خود را دنبال کرده است. همچنین به انسان نابینا و کور، از همین باب، «ابوبصیر» گفت که می‌توان در رجال، این نمونه را فراوان دید. کتبه ابوبصیر - که در اسناد برخی احادیث یافت می‌شود - در بسیاری موارد با توضیح مکفوف، یا ضریر، و... آمده است.

2. منشأ و خاستگاه: گاه کتبه اشیای مختلف را، بسته به خاستگاه ایجاد و محل پیدایش و ساخت آن می‌گذارند؛ به عنوان مثال شراب انگوری را که برخاسته و منشأ از انگور است «بنت العنب»، یا «ابنة

۵۲. رک: تاریخ عمومی حدیث، ص 278-288.
۵۳. شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 54.

الکرم» و یا «بنت العنقود» خوانند. نیز پژواک و بازخورد صدا را، به دلیل این که از کوه برمی‌خیزد، «ابنة الجبل» گویند. یا این که به حشراتی که از زمین بیرون آیند و یا رودهایی که از زمین نشأت گیرند، را «بنات الأرض» گویند. و جوی‌های منشعب از چشمه‌ساران را، نظر به خاستگاه‌شان، «بنات عیون» و اشک چشم را «بنات العین» نام نهاده‌اند. و باران را - که ابر خاستگاه آن است - «ابن السحاب» خوانده‌اند. معمولاً این موارد را با بنت و نیز در مواردی با ابن و جمع آن دو می‌سازند که با نشأت گرفتن سازگاری بیشتری دارد.

3. نسبت به یک ویژگی: از دیگر شیوه‌های افزودن کلمات به الفاظ کنیه‌ساز، اضافه یکی از ویژگی‌هایی است که شیء یا شخص یا موجود خاصی به آن متمیز گردد؛ مثال این نمونه نیز فراوان است؛ به حضرت ابوالفضل «ابوقریبه» گفتند و «القریبه» مشک است و ایشان را در جریان کربلا به ویژگی آبرسانی ممتاز کرده است. نیز به جام شراب «ابو النوم» گفته شده، چون به واسطه زایل کردن عقل خماری و خواب بر انسان چیره می‌گردد، و بر جوجه تیغی به خاطر ویژگی بارز خار بر پشت داشتن «ابو الشوک» اطلاق شده است؛ «ابو العرق» را کنیه حمام گذارده‌اند، چون از ویژگی‌های آنجا تعرق بدن است. و نیز از همین روست که نزدیکی و جماع را «أبو الحریکه» کنیه دادند. به گفته نووی، شارح صحیح مسلم ابوهیره در کودکی بچه گربه‌ای داشت که با آن بازی می‌کرد.⁵⁴ در مورد ابو بکره نیز چنین است.⁵⁵

4. آلت و وسیله ساخت و ایجاد چیزی بودن: در این گونه موارد، کنیه شیء را با اضافه این و آب و... به محصولی که از آن تولید می‌شود، ساخته‌اند؛ به عنوان نمونه آتش‌زنه و چخماخ را «أم النار» کنیه داده‌اند. البته در موارد این چنینی لفظ کنیه ساز بیشتر أم و یا آب است. می‌توان زیرمجموعه و منسوب الیه یک شیء را نیز در این گونه موارد جای داد که به الفاظ کنیه ساز افزوده شود؛ مثلاً «أم الهیثم» را برای عقاب قرار داده‌اند و الهیثم جوجه این پرنده است.

5. جایگاه و ظرف بودن: مثل تیردان که «أم تسعین» خواندندش؛ چون در بر دارنده نود تیر است. نیز شمشیر را، به دلیل جای گرفتنش در نیام، «ابن الغمد» گفتند.

4 - 2. موضوعات کنیه

موضوعاتی را که به صورت‌های مختلف در باب کنیه بیان شده‌اند، می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: الف. بیان جنس بطور عام؛ ب. بیان خاص اسامی علم یا القاب و صفات.

گاه، در کنیه‌ها، سخن از جنس نوعی حیوان، اشیا و حتی گروه انسانی است، و گاه، به طور خاص و علم برای اشخاص مشخص از اجناس و گونه‌های مختلف موجودات نامی کنیه‌گون می‌یابیم. حال، با

54. ما سبب تکنیته أبا هريرة فإنه كانت له في صغره هريرة صغيرة يلعب بها؛ (شرح مسلم، ج 1، ص 67).

55. واسم أبي بكرة نفيح بن الحارث بن كلدة بفتح الكاف واللام الثقفي كني بأبي بكرة لأنه تدلي من حصن الطائف إلي رسول الله ببكرة (همان، ج 1، ص 141).

همه این احوال، کنیه‌ها در هر یک از این دو گروه کلی که قرار گیرند، می‌توانند در تقسیم‌بندی موضوعی غیر تامی به گونه زیر بیان شود:

1. انسان از زن و مرد، و اعضای بدن: در این موضوع، اشخاص مختلفی را می‌بینیم که در صفتی خاص نسبت به دیگران ممتاز شده در آن ضرب المثل گردیده‌اند؛ کنیه‌های خاص افراد نمونه دیگری است. گاه نیز گروهی کنیه‌ای دارند که دید عرب را نسبت به جنس خاصی بیان می‌کند؛ به عنوان نمونه از آنجا که زن در چشم عرب خوار و حقیر بود، جنس زن را با کنیه‌هایی مانند «ام الوحش» که در شأن انسان نبود می‌خواندند، و آدمی را «ابن آدم» گفتند.

2. حیوانات و پرندگان: در میان حیوانات نیز کنیه‌گذاری عرب رواج فراوانی داشته است. آنها با توجه به محیط، فرهنگ، آداب، باورها - که در جاهلیت رنگی خرافی نیز به خود می‌گرفت - و با توجه به تعاملشان با هر یک از حیوانات پیرامون - که با زندگی روزمره یا کارزارشان رابطه‌ای تنگاتنگ داشت -، به تناسب هر یک و ویژگی‌های هر کدام و میزان اهمیت یا خوش آمدن و بد آمدن و فال نیک یا بد زدن به آنها، کنیه‌هایی ویژه برای هر کدام می‌گذاشتند تا بیان‌کننده درونی‌های آنها و احساسشان نسبت به حیوانات باشد. از این‌رو، شیر را - که مظهر قدرت می‌دانستند و چندین نام برایش گزیده بودند - کنیه‌های فراوانی بخشیدند تا دستگیر ایشان در رجزها و معرکه‌ها باشد. کفتار از جمله جانورانی است که در فرهنگ عربی آن زمان و تا پس از جاهلیت نیز جایگاه خود را داشت و در کنایه‌ها و ضرب‌المثل‌ها توسط ادیبان سخنور عرب در خطب و اشعار به کار گرفته می‌شد؛ چنان‌که امام علی⁷ نیز در خطبه‌های خود، در مواردی به این حیوان که با محیط و مخاطب عهدی داشت، متمثل شده‌اند.⁶ حیواناتی چون الاغ و عقاب و اسب و خارپشت و حشرات مختلف و... نیز از این دست‌اند؛ به عنوان نمونه شیر به أبو الحارث، و روباه به أبو الحصین، و خروس به أبو سلیمان، کفتار به أم عامر، و مرغ خانگی به أم حفصه، و ملخ به أم عوف و ... کنیه داده شده‌اند.

3. گیاهان: یکی دیگر از موضوعات کنیه به گیاهان مربوط می‌شود. عرب یا به سبب ویژگی‌های شکلی و یا خاصیت برخی گیاهان برای آن کنیه‌هایی برمی‌گزید.

4. نعمات و غذاها: تازی‌ها به مقتضای محیط زندگی و سختی‌هایی که از آن در رنج‌اند و نعمت‌هایی که از آن بهره‌مندند، کنیه‌هایی را برای برخی نعمات مهم و سرنوشت‌ساز می‌گذاشتند؛ چنان‌که باران را - که در قحطی و گرمای سوزان جزیره‌العرب نعمتی بزرگ و نجات‌بخش به شمار می‌رفت - نام‌های فراوان داد و با کنیه‌هایی خواند. نیز آب را که مایه زندگانی است - أبو الحیاء و أبو الغیاء و أبو حیان و... آن گفته‌اند.

5. طبیعت: طبیعت و ویژگی‌های آن یکی دیگر از موضوعات کنیه است. سنگریزه‌ها و سنگ‌ها و صخره‌ها و کوه‌ها و چشمه‌ها و ابر و ماه و خورشید و بیابان و ... هر یک کنیه‌ای می‌دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته آمد، نگاهی گذرا به فرهنگ کنیه‌ها در عرب بیانگر غیر قابل حصر بودن موضوعات آن است و آنچه یاد شد، تنها نمونه‌هایی چند از مهم‌ترین این موضوعات بود.

۵۶. به عنوان مثال: ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه).

5-2. نحوه معنوی کنیه‌گذاری

در برخی موارد مشاهده می‌شود که تعدادی از کنیه‌گذاری‌ها به نحوه‌ای معنوی صورت می‌پذیرد، که ممکن است از باب کنیه‌های غالبی است که شخص به واسطه نام خاصش کنیه‌ای متعارف دارد، هرچند فرزندی نداشته باشد، از این رو، اشخاص تا پیش از فرزنددار شدن به کنیه غالبی و معنوی خوانده می‌شوند. از این کنیه‌ها موارد زیر قابل ذکر است: محمد: (أبو جعفر)، علی: (أبو الحسن)، الحسن: (أبو محمد)، الحسين: (أبو عبدالله)، أحمد: (أبو العباس)، موسی: (أبو عمران)، سلیمان: (أبو داود)، العباس: (أبو الفضل).⁵⁷ و مانند آن، که غالب است؛ گرچه گاه مخالفت هم دیده می‌شود. معمول این است که کنیه غالبی - چنان که گذشت - تا قبل از آن که فرزندی برای افراد باشد و حتی پس از نامگذاری در دوران کودکی بر ایشان نهاده می‌شد. نوع دیگری از کنیه‌گذاری معنوی کنیه از باب تفاؤل است که در بحث از انگیزه‌های کنیه گفته آمد که گاه فرزندان را به منظور امید خیر داشتن برایش ابو الخیر و مانند آن می‌نامند.

3. کنیه در فرهنگ اسلامی

1-3. کنیه رسم عرب و سنت اسلام

آنچه از فرهنگ عربی و آثار برجای مانده از دوران‌های دور تا امروز بر می‌آید، نشان از رسمی دیرینه در زمینه کنیه نهادن بر اشخاص از همان کودکی به طور خاص و اشیا و حیوانات و... به طور عام نزد تازیان دارد. هر شخص عربی در کنار اسمی که بر او می‌نهند، کنیه‌ای خاص خود داشته که حتی گاه کنیه بر اسم غلبه می‌یافت. می‌توان نمونه‌ها و شواهد بسیاری از تاریخ عرب بر این مدعا ارائه کرد. در شرح *الجامع الصغیر* سیوطی می‌خوانیم:

کنیه‌ها در میان عرب چنان شهرت یافت که گاه بر اسم‌ها غلبه پیدا کرد؛ مثل ابوطالب و ابولهب،⁵⁸ و حتی گاه می‌شد که شخصی بیش از یک کنیه داشته باشد.⁵⁹ و⁶⁰

و البته این امر را باید جزو انحصاری فرهنگ و تمدن تازیان برشمرد؛ زیرا در دیگر امم چنین امری ناشناخته بوده و سابقه نداشته است؛⁶¹ چنان که ابو الفرج اصفهانی در عربی بودن اسم «داؤد ابن ابی جمده»

57. *مجملة تراثنا*، ج 17، ص 21-20.

58. نیز علامه مجلسی در شمردن اجداد پیامبر و در باب غلبه کنیه بر اسم چنین می‌فرماید: «و إن اسم أبی عبد مناف، فغلبت الكنية على الاسم، و إن اسم عبد المطلب عامر، فغلب اللقب على الاسم، و اسم هاشم عمرو، فغلب اللقب على الاسم، و اسم عبد مناف المغيرة، فغلب اللقب على الاسم، و إن اسم قصي زيد، فسمته العرب جمعا لجمعه إياها من البلد الأقصى إلى مكة، فغلب اللقب على الاسم» (*بحار الأنوار*، ج 35، ص 52).

59. *فيض القدير شرح الجامع الصغیر*، ج 3، ص 251.
60. از نمونه‌های جالب، این که شخصی بیش از یک کنیه داشته باشد، قطری بن الفجاءة از خطیبان خوارج است که خطبه بلند و مشهوری دارد، وی دو کنیه داشته است: «كنية في السلم، و هي أبو محمد، و كنية في الحرب، و هي أبو نعامة.» مانند اوست عامر بن الطفیل که در جنگ کنیه‌ای متفاوت با زمان صلح داشت، به این صورت که: «كان يكنى في الحرب بأبي عقيل، و في السلم بأبي علي.» همچنین یزید بن مزید که در صلح أبو خالد، و در جنگ أبو الزبیر کنیه‌اش بود. (*البيان و التبیین*، ج 1، ص 277).

61. *الأثار الباقية عن القرون الخالية*، ص 162.

استدلال می‌کند که ابی جمد کنیه‌ای یمنی است و «العجم لا تکتنی». ⁶² لذا این شخص داد نام، فارس نیست. همچنین در *سیر أعلام النبلاء* در شرح حال «نقاش» می‌خوانیم که دارقطنی سخن نقاش تازی را درباره انوشیروان ایرانی این‌گونه بیان می‌دارد:

قال النقاش: كسرى، أبوشیروان، جعلها كنية؛⁶³

حال آن که انوشیروان است و اسم، نه ابوشیروان و کنیه.

آنچه مهم است، این که این رسم دیرین تازی با آمدن اسلام نسخ نشد و تنها جهت یافت، کنیه‌هایی متناسب و سازگار با دین جایگزین کنیه‌های منفی قدیم شد که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

2-3. کنیه در بستر تاریخ و تحولات فرهنگی پس از اسلام

کنیه در بستر تاریخ بسان بسیاری دیگر از عناصر فرهنگی همچون اسامی علم دستخوش تغییراتی متناسب با تغییر فرهنگ دوره خود شده است. گرچه این تغییر و دوره‌های آن چندان مشخص نیست، ولی برخی مثال‌ها نشان‌دهنده این امر است. چنان که نام‌ها نیز به جای انتساب به لات و عزی و هبل منتسب به الله شد و عبدالعزی و مانند آن، جای خود را به عبدالله و عبدالرحمن و امثال آن داد. نقل است که زنی از مشرکان و بددهان نسبت به پیامبر به همراه نوزاد دو ماهه‌اش (و به تعبیر کنیه‌ای ابن شهر آشوب: ابن شهرین) از کنار ایشان می‌گذشت، کودک به پیامبر سلام عرض کرد و سخنانی میان آن دو رد و بدل شد، پیامبر نام کودک را پرسید: پاسخ داد: عبد العزی، حال آن که من نسبت به آن کافر هستم، و از رسول خدا خواست او را نامی دهد که آن حضرت می‌پسندد و پیامبر فرمود: أنت عبدالله. کودک از پیامبر 6 درخواست کرد برایش دعا کند و پیامبر دعا فرمود ... کودک پس از اظهار ولایت خود نسبت به آستان نبوی ناله‌ای زد و جان سپرد.⁶⁴

در دوره‌ای شراب جایگاه مثبت و ویژه‌ای در میان عرب داشت و آن را «أم الخیر» می‌نامیدند، ولی پس از ظهور اسلام و نسخ شراب‌خواری و حرمت آن در دید مسلمین کنیه آن به سمت تبیین زشتی و بدی آن سوق یافت و «أم الشر» و «أم الخبائث» و «أم الآثام» جایگزین کنیه‌های پیشین شد و یا حداقل کنیه‌هایی خنثی - که شراب را مثبت معرفی نمی‌کند - به کار گرفته شد؛ مثل «بنت الکریم»، مثال دیگر، «أم الوحش» است که نشان از فرهنگ تحقیر زن و حیوانیت آن نزد ایشان داشت و با جایگاهی که زنان در اسلام یافتند؛ از بین رفت. برخی کنیه‌ها پس از اسلام به نسبت افراد و برخوردشان با اسلام و مسلمین تغییر یافت یا بر آنان نهاده شد؛ این‌گونه است کنیه «أبو جهل» که پیامبر آن را برای دشمن

۶۲ الأغانی، ج 6، ص 432.

۶۳ سیر أعلام النبلاء، ج 15، ص 576.

۶۴ مناقب آل أبي طالب، ج 1، ص 88. متن روایت به این شکل است: مرت امرأة من المشركين شديدة القول في النبي و معها صبى لها ابن شهرين فقال الصبي: السلام عليك يا رسول الله محمد بن عبد الله! فأنكرت الام ذلك من ابنها، فقال له النبي: يا غلام من اين تعلم انى رسول الله و انى محمد بن عبدالله؟ قال: أعلمنى ربى رب العالمين و الروح الأمين، فقال النبي: من الروح الأمين؟ قال: جبرئيل و ها هو قائم على رأسك يتزل إليك. فقال له النبي: ما اسمك يا غلام؟ فقال: عبد العزی و أنا كافر به، فسمنى ما شئت يا رسول الله، قال: أنت عبدالله. فقال: يا رسول الله! ادع الله أن يجعلنى من خدمك فى الجنة، فدعا له فقال: سعد من أمن بك و شقى من كفر بك، ثم شقق شهقة فمات. همچنین رک: السيرة الحلبیة، حلبی، ج 3، ص 118؛ که پیامبر نام شخصی را از عبد العزی به عبد الله تغییر داد.

اسلام پسندید. قریش پیش از این، وی را به «أبو حکم» می خواند.⁶⁵ علامه مجلسی به نقل از ابن شهر آشوب چنین می آورد:

ابو جهل می گفت: کاش محمد را نزد من حاجتی می افتاد تا او را به تمسخر گیرم و از خود برانم، باری ابو جهل از فردی غریب در مکه شتری خرید و از دادن حقش سر باز زد، غریبه جهت گرفتن حق به انجمن قریش پناه برد، جمع انجمن چون او را نزد خود بی عزت یافتند، به تمسخر نزد پیامبر فرستادندش، نزد پیامبر آمد و حضرت با او روانه شد تا به ابو جهل رسیدند، پس فرمود: «قم یا ابا جهل و اذ إلى الرجل حقه...»: ای ابو جهل برخیز و حق این مرد را بپرداز، ابو جهل آن روز این کنیه را گرفت و بر نام او غلبه کرد و نام وی عمرو بن هشام بود - ابو جهل به سرعت برخاست و حق غریبه را داد.⁶⁶

بیت زیر را حسان بن ثابت انصاری در همین باره سروده است:

الناس كُتُوه أبا و الله كُتَاه أبا

نمونه دیگر را در مورد میثم تمار از اصحاب امام علی⁷ بیابوریم. در کتاب *الغارات* آمده است که میثم از اصحاب امام علی بن ابی طالب⁷ برده زنی از بنی اسد بود که امام او را از آن زن خرید و آزاد کرد و به او فرمود: نامت چیست؟ جواب داد: سالم، امام فرمود:

إن رسول الله⁶ أخبرني أن اسمك الذي سماك به أبوك في العجم میثم، فقال: صدق الله و رسوله، و صدقت يا أمير المؤمنين، فهو والله اسمي. قال: فارجع إلى اسمك، و دع سالمًا، فنحن نكنيك به، فكناه أبا سالم؛⁶⁸

امام فرمود: رسول خدا مرا خبر داد که نام غیر عربی که پدرت بر تو نهاده، میثم است. میثم عرض کرد: خدا و رسولش صادق اند و تو ای امیر مؤمنان، راست گفتی، به خدا قسم نامم همان است که گفتید. امام فرمود: به نام خود بازگرد و سالم را رها کن، ما تو را به سالم کنیه دادیم، و کنیه ابو سالم را بر او نهاد.

همچنین گاه شرایط به گونه ای واژگونه جلوه می کرد که خفقان موجود ضد شیعی باعث می شد کنیه های امامان، بویژه امام علی⁷ همچون نام ایشان از سوی حکام وقت منع شود و به تغییر آن امر کنند. عبدالملک مروان با اشاره به نام علی و کنیه ابوالحسن چنین می گفت:

لا يجتمع في عسكري هذا الاسم و هذه الكنية.⁶⁹

و هر کس نام و کنیه امیر مؤمنان را بر خود داشت، حتی در صورتی که دشمن اهل بیت بود، باید یکی را تغییر دهد!

۶۵ *الکامل فی اللغة و الأدب*، ج ۱، ص ۹۸؛ *المستطرف فی کل فن مستطرف*، ج ۱، ص ۴۳؛ *ربیع الأبرار و نصوص الأخیار*، ج ۲، ص ۳۰ و...

۶۶ *بحار الأنوار*، ج ۱۸، ص ۲۳۷.

۶۷ *الکامل فی اللغة و الأدب*، ج ۱، ص ۹۸؛ *المستطرف فی کل فن مستطرف*، ج ۱، ص ۴۳؛ *ربیع الأبرار و نصوص الأخیار*، ج ۲، ص ۳۰ و...

۶۸ *شرح نهج البلاغة*، ج ۲، ص ۲۲۹.

۶۹ *وفیات الأعیان و أبناء أبناء الزمان*، ج ۳، ص ۲۷۵.

3-3. ارزش محوری در کنیه‌گذاری‌ها

در کنیه‌گذاری اسلامی ارزش‌هایی را می‌بینیم که به گونه‌ای در لسان روایات جاری است و بیانگر اهمیت آن در نگاه اسلامی است. در برخی احادیث از کنیه‌هایی نهی شده و به کنیه‌هایی سفارش شده است، که نشان از ارزشی بودن کنیه در آیین محمدی دارد، به برخی اشاره می‌کنیم:

1 - 3 - 3. کنیه نهادن در کودکی

چنان‌که گذشت، موضع اسلام و ائمه نسبت به کنیه مثبت و مؤید و بلکه مشوق بوده است، و به انتخاب کنیه‌های نیکو در کنار اسم نیکو سفارش شده است. نمونه‌ای از آن را در روایتی از امام محمد باقر⁷ می‌بینیم که فرمود:

إِنَّا لَنَكْنِي أَوْلَادَنَا فِي صَغُرِهِمْ مَخَافَةَ النَّبْرِ أَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ.⁷⁰

و از این روی، بدان در استحباب کنیه‌گذارن بر فرزندان استشهاد و استناد کرده‌اند و دلیل استحباب را بر اساس روایت فوق جلوگیری از نبر دانسته‌اند و نیز را با توجه به آیه **وَلَا تَسَابُرُوا بِالنِّقَابِ**⁷¹ القاب بد و ناپسند معنا کرده‌اند.⁷²

در مورد کنیه‌گذارن بر فرزند صغیر در صحیحین از انس بن مالک نقل است که گفت: پیامبر خوش‌اخلاق‌ترین مردمان بود، من برادر تازه از شیر گرفته‌ای داشتم که به او ابو عمیر می‌گفتند: و پیامبر هرگاه می‌آمد، او را با یا ابا عمیر خطاب می‌کرد...⁷³ و او را در اوان کودکی به کنیه می‌خواند. در همین باب، علاوه بر احادیث، ابیاتی منسوب به امام علی⁷ هم جلوه می‌کند:

نَحْنُ الْكَرَامُ بَنُو	و طفَلِنَا فِي الْمَهْدِ
إِنَّا إِذَا قَعَبَدْ	عَلِيَّ بِسَاطِ الْعِزِّ
۱ ۱ ۱	۷۴ ۱

2 - 3 - 3. کنیه بر زنان

در **سنن أبی داود** و دیگران هم از عایشه نقل است که گفت:

روزی نزد پیامبر شکایت برد که یا رسول الله همه دوستان من کنیه دارند و من نه. حضرت فرمود: فاکنتی باینک عبدالله یعنی (عبدالله بن الزبیر). او پسر خواهرش أسماء بود، و لذا عایشه أم عبد الله کنیه یافت.⁷⁵

همچنان‌که اگر به میان ائمه هم نگاهی افکنیم، حضرت فاطمه زهرا را «أم الأئمه» و «أم ابیها» می‌خوانیم. به نظر می‌رسد وضوح آن، مجال توضیح و بسط بیشتر را باقی نمی‌گذارد.

۷۰. الکافی، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۱.

۷۱. سوره حجرات، آیه ۱۱.

۷۲. مسالک الأفهام، ج ۸، ص ۳۹۷.

۷۳. صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۹.

۷۴. دیوان الامام علی، ۷، قافیة النون، ص ۱۳۸.

۷۵. صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۹.

3-3-3. استحباب کنیه گرفتن مرد به نام فرزند و فرزند ارشد از امام جعفر صادق 7 نقل است که فرمود:

من السنة و البر أن یکنی الرجل باسم ابنه؛⁷⁶
مستحب و نیکوست که مرد به نام پسرش کنیه گیرد.

زیرا چنان که دیدیم، برخی بنا به شرایط شخصی کنیه‌هایی غیر از انتساب به نام فرزند داشتند، حال آن که نگاه به کنیه‌های امامان نشان می‌دهد، گرچه ایشان کنیه‌های دیگری نیز داشتند، اما کنیه‌هایی عمومی و مورد استعمال عامه داشتند که انتساب به فرزندشان بود و خواهد آمد؛ چنان که پیامبر خود نیز که ابو القاسم کنیه داشت، به نام فرزند بزرگش بود.⁷⁷ در حدیثی نیز آمده است که پیامبر ضمن تغییر کنیه شخصی که نزدش آمده بود، او را به نام فرزندش کنیه نهاد. در سنن اُبی داود و التَّسائی نقل است:

شخصی همراه قومش نزد پیامبر رفت. رسول الله 6 شنید که مردم آن شخص را با کنیه ابو الحکم می‌خوانند، پیامبر او را خواند و فرمود: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ وِإِلَيْهِ الْحُكْمُ! فلم تکتی أبا الحکم؟ خدایت حکم و حکم و داوری تنها او را سزاست. چرا این‌گونه کنیه داری؟ شخص پاسخ داد که میان دو گروه از قوم اختلافی افتاد و من میانشان حکم کردم؛ به گونه‌ای که هر دو را خوش آمد. از آن پس، مرا ابو الحکم کنیه دادند. پیامبر به تحسین فرمود: ما أحسن هذا! چه نیکو! آیا فرزندی داری؟ گفت: آری. رسول خدا از نامشان پرسید. مرد در پاسخ گفت: شریح، مسلم، و عبدالله. پیامبر نام فرزند بزرگش را خواست. جواب داد: شریح، آن‌گاه، پیامبر فرمود: فأنت أبو شریح.⁷⁸

4 - 3 - 3. به کار بردن کنیه‌های نیکو

در برخی متون حدیثی می‌بینیم که پیشوایان دین به کنیه نیکو تشویق کرده‌اند؛ در روایتی از امام باقر 7 نقل است که به پسرکی فرمود: نامت چیست؟ پاسخ داد: محمد. آن‌گاه، امام از کنیه او سوال کردند: بم تکتی؟ جواب داد: به علی کنیه دارم. آن‌گاه، ابوجعفر 7 فرمود:

لقد احتظرت من الشیطان احتظاراً شديداً، إن الشیطان إذا سمع منادياً ینادی «یا محمد» أو «یا علی» ذاب كما یذوب الرصاص، حتی إذا سمع منادياً ینادی باسم عدو من أعدائنا اهتز و اختال.⁷⁹

همچنین ایشان نسبت به برخی کنیه‌ها موضع‌گیری کرده و از برخی کنیه‌ها نهی فرموده و برخی از کنیه‌های افراد را تغییر داده‌اند؛ نمونه آن:

۷۶. الکافی، ج 2، ص 162، ح 16.

۷۷. عیون أخبار الرضا 7، ج 1، ص 91 از حضرت ابو الحسن الرضا 7؛ صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج 5، ص 408.

۷۸. صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج 5، ص 408.

۷۹. وسائل الشیعة، ج 15، ص 126؛ ج 21، ص 393.

5 - 3 - 3. نهی معصومین از برخی کنیه‌ها

1. عن أبي عبدالله: 7:

أن النبي نهى عن أربع كنى، عن أبي عيسى، و عن أبي الحكم، و عن أبي مالك، و عن أبي القاسم إذا كان الاسم محمداً؛⁸⁰
پیامبر از چهار کنیه نهی کردند: ابو عیسی، ابو الحکم، ابو المالك، و ابو القاسم در صورتی اسم محمد باشد.

2. عن زرارة قال:

سمعت أبا جعفر 7 يقول: إن رجلاً كان يغشى على بن الحسين 8 و كان يكنى أبا مرة فكان إذا استأذن عليه يقول: أبو مرة بالبواب، فقال له علي بن الحسين 7: بالله إذا جئت إلى بابنا فلا تقولن: أبو مرة؛⁸¹
مردی به منزل علی بن الحسین امام سجاده آمد و شد داشت و کنیه او ابو مره بود. لذا هرگاه اذن دخول می‌خواست، می‌گفت: ابومره بر در است. امام - که این را دید - فرمود: تو را به خدا دیگر بار که بر در ما آمدی، هرگز نگو: ابو مره.⁸²

3. عن أبي بصير قال:

سمعت أبا جعفر 7، يقول: إن أباذر قال لرجل علي عهد رسول الله 6: يا بين السوداء! قال: فقال رسول الله 6: تعيره بأمه! قال: فلم يزل أبوذر يمرغ رأسه و وجهه بالتراب، حتى رضى عنه رسول الله 6؛⁸³
ابوذر در عهد پیامبر کسی را به ابن السوداء خطاب کرد. پیامبر فرمود: او را به مادرش عیب می‌کنی! امام فرمود: ابوذر همچنان سر و صورتش بر خاک می‌مالید تا این‌که پیامبر از وی راضی شد.

نهی از کنیه‌ای که صاحبش نمی‌پسندد

از امام رضا 7 نقل است که شخصی را از آوردن کنیه شاعری نهی کرد و فرمود: شاید او را این کنیه خوش نیاید:

عن الرضا 7، أنه أنشد ثلاث أبيات من الشعر، - وذكرها - قال: و قليلاً ما كان ينشد الشعر، فقلت: لمن هذا؟ قال: لعراقي لكم، قلت: أنشدنيهِ أبو العتاهية لنفسه؟ فقال: هات اسمه ودع عنك هذا، إن الله عزوجل يقول: [وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ] و لعل الرجل يكره هذا.⁸⁴

۸۰. الكافي، ج 6، ص 21؛ و برخی ابوبکر و أبو الحارث را هم افزوده‌اند. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج 15، ص 134، همچنین: و رخص فيه لعلی 7، و قال: «المهدی من ولدی، بضاهی اسمہ اسمی، و کنیتہ کنیتی».
۸۱. الكافي، ج 6، ص 21. صاحب کتاب گرانسنگ الغدير بحثی خواندنی در این مورد و مورد پیشین و موارد کلی کنیه گذاری‌ها آورده است. ر.ک: الغدير، ج 6، ص 308-313.
۸۲. ابومره کنیه ابلیس است، و برای فرعون و نیز شخص نادان و احمق هم گفته شده است، از این رو، امام از آن نهی فرموده‌اند.

۸۳. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 134.

۸۴. وسائل الشیعة (آل‌البيت)، ج 21، ص 400-401. و در الأغانی، ج 4، ص 261 چنین آمده: أبو العتاهية لقب غلب عليه، و اسمه إسماعيل بن القاسم بن سويد بن

6 - 3 - 3. کنیه‌های حدیثی امامان و اهمیت آن در فهم حدیث
چنان‌که پیش‌تر گذشت، به شهادت تاریخ، امامان گاه در احادیث به کنیه و لقب خوانده شده‌اند. این امر در بسیاری موارد، از باب تقیه بود، اما نباید از نظر دور داشت که ایشان کنیه‌هایی غیر از موارد حدیثی داشته‌اند که در اینجا اشاره‌وار به کنیه‌های هر یک و کنیه‌های حدیثی میان آنان - که در تشخیص احادیث و اسناد آن اهمیت دارد - می‌پردازیم. آقای حسینی جلالی این مبحث را چنین ارائه نموده‌اند:

برای معصومان: دو نوع کنیه متصور است: الف. کنیه‌هایی که برای استعمال عمومی و روزمره وضع شده‌بود که در کتب تاریخ و سیره ذکر شده است که به شرح زیر می‌آید: 1. کنیه پیامبر: ابوالقاسم؛ 2. کنیه علی بن ابی طالب: ابوالحسن، و ابوالحسین، و ابوتراب؛ 3. کنیه امام حسن بن علی: ابومحمد؛ 4. کنیه امام حسین بن علی: ابوعبدالله؛ 5. کنیه امام علی بن حسین: ابوالحسن، و ابومحمد، و ابوبکر. و به قول ابن ابی الثلج در روایت دیگری: ابوالحسین؛ 6. کنیه امام محمد بن علی: ابوجعفر؛ 7. کنیه امام جعفر بن محمد: ابوعبدالله؛ 8. کنیه امام موسی بن جعفر: ابوالحسن، و ابوابراهیم؛ 9. کنیه امام علی بن موسی: ابوالحسن؛ 10. کنیه امام محمد بن علی: ابوجعفر؛ 11. کنیه امام علی بن محمد: ابوالحسن؛ 12. کنیه امام حسن بن علی: ابومحمد؛ 13. کنیه قائم: ابوالقاسم.

ب) کنیه‌هایی از معصومین: که در کتب حدیث و اسانید روایات به چشم می‌خورد که از این قرار است: ابو ابراهیم، امام کاظم 7، و ابو اسحاق، امام صادق 7، و ابو جعفر، مشترک بین امام باقر و امام جواد 8؛ اکثراً مطلق به کار رفته است و اگر به اول قید خورده باشد، امام باقر و به ثانی مقید باشد، امام جواد 7 است. و ابوالحسن، مشترک بین امیرالمؤمنین 7، و امام زین‌العابدین 7، و امام کاظم 7، و امام رضا 7، و امام هادی 7 است و کمتر پیش می‌آید که در احادیث، مقصود امام علی 7 باشد. در صورت اطلاق، معمولاً امام کاظم 7 است. در این صورت، گاه منظور امام رضا 7 است. این کنیه اگر مقید به اول باشد، امام کاظم 7 است. و در صورت تقیید به ثانی، امام رضا 7 است. و با قید ثالث بر امام هادی 7 دلالت دارد. و در صورت اطلاق، با قرینه به یکی از آن دو اختصاص دارد. و ابو الحسنین مختص امیرالمؤمنین 7، و ابوعبدالله، مشترک بین امام حسین 7، و امام صادق 7 است؛ ولی اگر به صورت مطلق در کتب اخبار وارد شود، مراد امام صادق 7 است. ابوالقاسم، مشترک بین حضرت رسول 6، و حضرت صاحب 7 است؛ اما در بیشتر موارد، مقصود از اطلاق آن در کتب اخبار حضرت صاحب 7 است. ابو محمد، مشترک بین امام حسن مجتبی 7، امام زین‌العابدین 7، امام حسن عسکری 7 است. ولی در اکثر موارد اطلاق آن در کتب اخبار، بر امام حسن عسکری 7 دلالت دارد. گاه نیز در روایات دیده شده که امام زمان به ابوجعفر خوانده شده است؛ گرچه این کنیه در میان کنیه‌های معمول حضرت ذکر نشده است.⁸⁵

کیسان مولی عنزة وکنیته أبو إسحاق... قال المهدي يوماً لأبي العتاهية: أنت انسان متحذلق معته - و هو المتكيس المتظرف - فاستوت له من ذلك كنية غلبت عليه دون اسمه وكنيته... وقيل أنه كنى بابي العتاهية أن كان يحب الشهرة والمجون والتعته، صاحب صحاح می‌گوید: رجل عتاهية، و هو الأحمق (الصحاح، ج 6، ص 2239).

85 مجله تراثنا، ش 17، ص 129-31، به نقل از کتاب تاریخ اهل البيت:

7 - 3 - 3. اهمیت کنیه در فهم احادیث

همان‌طور که در بحث نقش کنیه در متون عربی گفته شد، عدم آگاهی از موضوع کنیه ممکن است ما را در فهم متون حدیثی نیز دچار خلل کند. در اینجا چند روایت را - که متضمن کنیه‌هایی است - می‌آوریم تا این تذکار روشن گردد. به این قطعه که بخشی از یک تعویذ از لسان امام معصوم است بنگریم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ مِنَ السَّحَرَةِ وَالْغِيلَانِ وَ أُمِّ الصَّبِيَانِ وَ مَا وَلَدُوا وَ مَا وَرَدُوا، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ دَاخِلٍ أَوْ خَارِجٍ وَ عَارِضٍ وَ مُعْتَرِضٍ وَ سَاكِنٍ وَ مُتَحَرِّكٍ وَ ضَرْبَانِ عَرَقٍ وَ صَدَاعٍ وَ شَقِيقَةٍ وَ أُمِّ مَلْدَمٍ وَ الْحَمِيِّ...⁸⁶

دو واژه أم الصبیان و أم ملدم کنیه‌اند، اما آیا شخص‌اند؟ أم الصبیان را ابن الاثیر در *النهاية* ضمن حدیثی دیگر، «لم تضره أم الصبیان» چنین معنا کرده است:

یعنی الريح التي تعرض لهم، فریما عشی علیهم منها؛⁸⁷
بادی که بر آنها وزیدن گیرد و چه بسا ایشان را به بی‌هوشی کشاند.

ام ملدم نیز حمی و تب معنا شده است⁸⁸ که با پس و پیش آن - که ذکر بیماری‌هاست - نیز همساز است.

در روایت دیگری می‌خوانیم:

وكان زيد الخيل شاعراً خطيباً بليغاً جواداً فعرض عليه الإسلام، فأسلموا و حسن إسلامهم... و سماه6 زيد الخير... في رواية أن زيد الخير لما قام من عنده6 و توجه إلى بلاده، قال6 أي فتى إن لم تدرکه أم كلبه.⁸⁹

در اینجا فهم متن روایت پیامبر بر معنای ام کلبه موقوف است. ام کلبه را نیز تب و حمی معنا کرده‌اند.⁹⁰

همین‌طور است روایاتی که ابو البطحاء⁹¹ و أم الخبائث⁹² و أم منزله⁹³ دارد.

با این توضیح، می‌توان کاربرد کنیه در متن روایات را بر دو فایده دانست: 1. فهم معنای کنایه‌ی روایت که گذشت؛ 2. ترجیح روایتی بر دیگری. به عنوان نمونه در حدیث مذکور تعویذ منقول توسط جناب عبدالعظیم 7 - که ام ملدم را در بر داشت - روایت دیگری وجود دارد با ام کلبه که با توجه به معنا درست است. نیز روایت دیگری هست با لفظ ملدم، به جای ام ملدم؛ که با دانستن معنای کنایه‌ی این کنیه می‌توان دریافت که روایت حاوی ملدم چندان وجهی ندارد.

86 مصباح المتعجد، ص 499-500. سند آن چنین است: «أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال: حدثنا أبو أحمد عبدالله بن الحسين بن إبراهيم العلوي قال: حدثنا أبي قال: حدثني عبد العظيم بن عبدالله الحسني 8 أن أبا جعفر محمد بن علي 8 كتب هذه العوذة لابنه أبي الحسن 7 و هو صبي في المهد و كان يعوذه بها يوماً فيوماً.

87 النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج 1، ص 68.

88 ترتيب كتاب العين، ج 3، ص 1630.

89 السيرة الحلبية، ج 3، ص 256-257.

90 معجم مقاييس اللغة، ج 1، ص 24: النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج 1، ص 68.

91 النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج 1، ص 67.

92 همان، ج 1، ص 67.

93 همان، ج 1، ص 68.

8 - 3 - 3. کنیه در جوامع رجالی

کنیه در علم رجال نیز از جایگاه بسزایی برخوردار است. در شیوه تدوین کتب و جوامع رجالی غیر از مقدمه و خاتمه کتاب به سه بخش عمده اسامی، کنیه‌ها و القاب تقسیم می‌شود. کنیه‌هایی که در باب الکتی ذکر می‌شود، باید دارای یکی از سه خصوصیت زیر باشد: 1. نام صاحب کنیه شناخته نشده باشد و تنها مشخصه فرد همین کنیه باشد؛ مثل أبو المغراء. 2. کنیه راوی - و لو که نام او را بدانیم - مشهورتر از نام او باشد؛ مثل ابن ابی عمیر که نام او محمد بن زیاد بن عیسی است، 3. کنیه راوی هم همچون نام او شناخته شده باشد؛ مثل ابو یقظان عمار الأسدی که همان عمار أبو یقظان الأسدی است. غالباً در صورت اخیر، شرح حال کامل راوی در باب اسامی ذکر شده و در باب کنیه‌ها، با ذکر اسم اصلی راوی، به شرح حال او در باب اسامی ارجاع داده می‌شود.⁹⁴

9 - 3 - 3. فایده کنیه در رجال

1. تصحیح برخی تصحیقات؛ مثلاً در کنیه‌های غالبی؛ در تعیین اسم مناسب با کنیه هنگام وقوع اشتباه در اسامی روات، یا خلط بعضی با دیگر اسامی؛ چنان که بسیار رخ می‌دهد که اسم محمد به - عمر تصحیف و تبدیل شده و بالعکس. در این موارد، اگر کنیه شخصی - که اختلاف در نام اوست - ابوجعفر باشد، می‌توان به استناد این غلبه حکم کرد که نامش محمد است و چنان که مکنی به ابوحفص بود، می‌توان حکم کرد که نامش عمر است.⁹⁵

2. دفع برخی شبهات و خطاها که ریشه در اسم دارد؛ از آن جمله است کار علامه امینی در رد شبهه‌ای درباره توفیعات حضرت صاحب الامر که شخصی ادعا کرده شیعیان توفیع را بر روایت مسند صحیح، هنگام تعارض، ترجیح می‌دهند، و استدلال کرده بود که: این بابویه در *الفقیه*، بعد از ذکر توفیعات وارد شده از ناحیه مقدسه در باب «مردی که وصیت به شخص دیگر کند»، گوید: این توفیع نزد من به خط ابی محمد بن الحسن بن علی... تا آخر است... علامه در پاسخ بی آن که سراسیمه به دنبال دلایل رد قول او باشد، چنین عمل می‌کند: الف. شما در این باب که او از کتاب *الفقیه* توفیعاتی نقل کرده، حتی یک توفیع هم از ناحیه مقدسه، پیدا نمی‌کنید تا چه رسد به توفیعات؛ ب. ایشان سپس می‌فرماید که فقط در اول باب یک توفیع از ابی محمد حسن عسکری وارد شده و آن مرد به نام ابا محمد بن الحسن خوانده تا با افتراش جور درآید؛ غافل از این که کنیه امام غائب، ابوالقاسم است، نه ابو محمد و از این رو، هیچ ارتباطی با ادعای او ندارد؛⁹⁶

3. تمییز مشترکات و توحید مختلفات اسامی رجال؛ اگر هر دو راوی با یک نام خوانده شوند و کنیه‌ای متفاوت داشته باشند، این تمییز در کنار عوامل دیگر با کنیه امکان‌پذیر خواهد شد؛ همچنین است اگر یک راوی با دو نام متفاوت مطرح شده باشد؛ به عنوان مثال، در ترجمه ثابت بن دینار در *معجم*

94. آشنایی با کتب رجالی شیعه، ص 185.

95. مجله تراثنا، ش 17، ص 20.

96. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 6، ص 121.

رجال آن را برابر و متحد با ثابت بن اُبی صفیه می‌یابیم و در پی آن، دلیل این اتحاد را چنین می‌خوانیم:

قال الشيخ: ثابت بن دينار يكنى أبا حمزة الشمالي و كنية دينار أبو صفية.⁹⁷

همین‌گونه است اتحاد دو نام سالم بن مکرم و سالم بن اُبی سلمه.⁹⁸ البته اتحاد همیشه از این طریق اثبات نمی‌شود.⁹⁹

4. تصحیح نسخ اسانید؛ در برخی موارد می‌توان اثر کنیه را در تصحیح نسخ برخی اسانید کتب حدیثی دید، و خطاهای اسناد را برطرف کرد. در زیر چند نمونه در این باره آورده می‌شود؛ در معجم رجال سندی از الکافی نقل شده است؛ به این ترتیب:

روى محمد بن يعقوب أيضاً عن علي بن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي جميلة عن مفضل بن صالح.

ولی در ادامه، سند را به نقل از التهذیب شیخ با تفاوتی اندک چنین می‌خوانیم:

ولكن رواها الشيخ بسنده عن علي بن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي جميلة مفضل بن صالح.

تفاوت آشکار، زیادی یک شخص در انتهای سند نخست است. آیه‌الله خویی درباره این تفاوت، ضمن پذیرش سند التهذیب، چنین قضاوت می‌کند:

و هو الصحيح [يعني سند التهذیب] لأن أبا جميلة كنية لمفضل بن صالح، ف وقعت كلمة «عن» زائدة في الكافي.¹⁰⁰

در نمونه دیگری از اختلاف نسخ نجاشی سخن به میان می‌آید. در شرح حال الحسین بن اُبی سعید نسخه‌ای از رجال النجاشی آن را الحسن آورده است و این اشتباه در نسخه چاپی کتاب نیز تکرار شده؛ به گونه‌ای که در عنوان نام راوی حسین است و در شرح احوال وی او را به حسن خوانده است. مؤلف معجم رجال این اشکال را از طریق تمسک به کنیه‌های غالبی برطرف می‌کند:

و الظاهر أن اسم الرجل كان حسيناً بقرينة أن كنيته أبو عبدالله و هو كنية المسمين بالحسين غالباً...¹⁰¹

نمونه دیگر در این باب، در شرح حال شجرة بن میمون است که با «ابن اُبی اُراکه» دنبال می‌شود که در نسخ متفاوت است. نجاشی تصریح دارد که اُبو اُراکه پدر میمون است و شیخ بر آن است که اُبو اُراکه کنیه خود میمون است. صاحب معجم رجال با استناد به قول شیخ احتمال می‌دهد که زیادی کلمه «ابن» در کلام نجاشی سهو قلم وی یا نساخ باشد.¹⁰²

۹۷. معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۸۵.

۹۸. همان، ج ۸، ص ۲۴.

۹۹. رک: همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۱۰۰. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۳۹.

۱۰۱. همان، ج ۵، ص ۱۸۰.

۱۰۲. همان، ج ۹، ص ۱۴.

5. ناگفته نماند که گاه کشف کنیه افراد و ارتباطات دیگر آن در تعدیل و تجریح راوی هم بی‌تأثیر نیست؛ به عنوان مثال، در شرح حال رجالی خالد بن بکر یا همان خالد الطویل سید تفرشی با استناد به احتمال این‌که این بکر پدر خالد، بکر بن الأشعث باشد و این‌که چون کنیه بکر بن الأشعث ابو اسماعیل است، خالد بن بکر بن الأشعث با خالد بن ابی اسماعیل که ثقه است متحد است، حکم کرده است که هر چه خالد بن بکر به طور مطلق هم در روایات آمد، ثقه است، که البته مؤلف *معجم رجال وثاقت خالد* را با استناد صرف مفروض گرفتن اتحاد مذکور نمی‌پذیرد.¹⁰³

نتیجه‌گیری

یکی از نمادهای تمدن عرب و یکی از ویژگی‌های زبانی منحصر به فرد تازیان کنیه است. کنیه جدا از لفظ آن که همیشه کنیه است، گاه در کنایه و گاه در مثل می‌گنجد و گاه به جای اسم به کار بسته می‌شود و گاهی لقب برای کسی است. عرب در کار بست کنیه انگیزه‌هایی دارد و اهدافی را دنبال می‌کند؛ مثل تعظیم و بزرگداشت یا ابراز تشاؤم و بدبینی و... ایشان برای بیان این امور شیوه‌هایی را پی می‌گیرند؛ همچون تسمیه اشیا به ضد آن. کنیه - که سنت عرب پیش از اسلام بود - پس از ظهور اسلام هدایت شد و حتی مستحب شناخته شد و به وسیله پیشوایان دین جهت داده شد؛ از برخی کنیه‌ها به دلیل در بر داشتن معنایی زشت و یا تأویلی ناشایست پرهیز می‌دادند؛ مثل ابو مرّة. لذا کنیه در بستر تاریخ با تحولات فرهنگی دستخوش تغییرات می‌شد. همچنین شناخت این پدیده زبانی اهمیت زیادی در ترجمه متون فهم متون حدیثی و تجریح روایتی بر دیگری و... دارد و بر علوم دیگری چون رجال تأثیرگذار است که باید مورد توجه قرار گیرد.

کتابنامه

- *الآثار الباقية عن القرون الخالية*، ابو ریحان بیرونی، اول، تهران: نشر میراث مکتوب، 1422ق.
- *آشنایی با کتب رجالی شیعه*، محمدکاظم رحمان ستایش، اول، تهران: سمت، 1385ش.
- *الأغانی*، أبو الفرج الأصفهانی، اول، بیروت: دار احیاء التراث عربی، 1415ق.
- *إمتاع الأسماع*، ابو حیان توحیدی، اول، بیروت: مکتبه عنصریه، 1424ق.
- *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، محمدباقر المجلسی، دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، 1403ق.
- *البيان و التبیین*، جاحظ، بیروت: دار و مکتبه هلال، 1423ق.
- *تاریخ عمومی حدیث*، مجید معارف، دوم، تهران: کویر، 1381ش.

۱۰۳. *معجم رجال الحدیث*، ج 7، ص 14.

- ترتیب کتاب *العین*، خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، اول، قم: انتشارات اسوه، 1414ق.
- *التفسیر الكبير*، محمد بن عمر الفخر الرازی، سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1422ق.
- *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*، عبد الملك بن محمد الثعالبی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دارالمعارف، 1985م.
- *جمهرة الأمثال*، أبو هلال العسكري، دوم، بیروت: دارالجمیل، 1988م.
- *حاشیة الخضرى على ابن عقيل على ألفیة ابن مالك*، محمد بن عقیفی الخضرى، دوم، مطبعة بولاق، 1302ق.
- *حاشیة الصبان على الأشمونی على ألفیة ابن مالك*، محمد بن علی الصبان، اول، مصر: مطبعة الخیرية، 1305ق.
- *خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب*، عبدالقادر بن عمر البغدادی، تحقیق: محمد نبیل طرفی، باشراف امیل بدیع یعقوب، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1418ق.
- *دیوان الامام علی*، 7، امام علی بن ابی طالب، جمع: عوض قاسم احمد عوض، اول، بیروت: دارالفکر، 1425ق.
- *دیوان ابن الفارض*، شرف‌الدین ابو حفص عمر، شرح: عبدالقادر محمد مایو، حلب، اول، دارالقلم العربی، 1421ق.
- *دیوان ابی تمام*، ابو تمام حبیب ابن اوس الطائی، شرح: شاهین عطیه، دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1412ق.
- *دیوان الشریف الرضی*، ابوالحسن محمد بن حسین، اول، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، 1406ق.
- *ربیع الأبرار و نصوص الأخیار*، جارالله الزمخشری، اول، بیروت: مؤسسه اعلمی، 1412ق.
- *سیر أعلام النبلاء*، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، نهم، بیروت: مؤسسه الرسالة، 1413ق.
- *السيرة الحلبیة من أنسان العیون فی سیرة الأئمن المأمون*، علی بن برهان‌الدین الحلبی الشافعی، بیروت: المكتبة الاسلامیة، بی تا.
- *شرح الرضی على الكافیة*، رضی‌الدین الأسترآبادی، تصحیح: یوسف حسن عمر، جامعه قاریونس، 1398ق.
- *صحیح مسلم بشرح النووي*، بیروت: دارالکتب العربی، 1407ق.
- *شرح نهج البلاغة*، ابن أبی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، اول، بغداد: دارالکتب العربی، 1426ق.

- *صبح الأعشى في صناعة الإنشاء*، قلقشندی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، اسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین، 1407ق.
- *عیون أخبار الرضا 7*، محمد بن علی بن حسین بن بابویه الصدوق، تصحیح: حسین الأعلمی، اول، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1404ق.
- *الغدير فی الكتاب و السنة و الادب*، عبدالحسین الأمینی، ترجمه: گروهی از مترجمان، تهران: بنیاد بعثت، بی تا.
- *فن ترجمه*، یحیی معروف، سوم، تهران: سمت، 1383ش.
- *فیض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*، محمد عبدالرؤوف المناوی، تصحیح: احمد عبدالسلام، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415ق.
- *الكافي*، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، تصحیح: علی اکبر الغفاری، سوم، دارالکتب الاسلامیه، 1388ق.
- *الکامل فی اللغة و الأدب*، ابوالعباس المبرد، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم و السيد شحاته، مصر: مكتبة النهضة، 1956م.
- *الكتاب*، سیبویه عمرو بن عثمان، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، سوم، قاهره: مكتبة الخانجي، 1988م.
- «الکنية حقیقتها میزاتها و اثرها فی الحضارة و العلوم الاسلامیه»، محمدرضا حسینی، *مجله تراثنا*، سال 4، شماره 17.
- *لسان العرب*، ابن منظور، اول، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1426ق.
- *لغتنامه دهخدا*، علی اکبر دهخدا، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا، 1377ش.
- *المثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر*، ابن الأثیر، بیروت: مكتبه عصریه، 1420ق.
- *مجمع الأمثال*، الميدانی النیسابوری، مشهد: آستان قدس رضوی، 1407ق.
- *مجمع البحرين و مطلع النیرین*، فخرالدین الطریحی، تصحیح: محمود عادل، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1408ق.
- *المرصع في الآباء و الأمهات و الأبناء و البنات و الأذواء و الذوات*، ابن الأثیر مجدالدین المبارک، تحقیق: ابراهیم السامرائی، بغداد: الارشاد، 1391ق.
- *المزهر فی علوم اللغة و أنواعها*، جلال الدین السیوطی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، صیدا، بیروت: المكتبه العصریه، 1425ق.
- *مسالك الأفهام الى شرائع الاسلام*، زین الدین بن العاملی الشهید الثانی، اول، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1413ق.
- *مستدرک الوسائل*، میرزا حسین نوری، اول، بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1408ق.

- *المستطرف فی کل فن مستطرف*، شهاب‌الدین محمد الابشهی، تعليق: محمد سعید، اول، بیروت: دارالفکر، 1421ق.
- *مصباح المتجهد*، ابو جعفر الطوسی، اول، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، 1411ق.
- *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، سید ابوالقاسم الخوی، بیروت: بی‌نا، 1413ق.
- *معجم مقاییس اللغة*، ابوالحسن احمد بن فارس، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، 1404ق.
- *المعلقات السبع*، شرح الحسین بن احمد بن الحسین الزوزنی، اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1423ق.
- *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، جواد علی، بغداد: بی‌نا، 1413ق.
- *مفید العلوم و مبیّد الهموم*، جمال‌الدین خوارزمی، بیروت: المکتبۃ العنصریة، 1418ق.
- *مناقب آل ابي طالب*، ابن شهر آشوب محمد بن علی، المطبعة الخیدیریة، 1376ق.
- *منتهی الأرب فی لغة العرب*، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری شیرازی، تهران: کتابخانه سنایی.
- *موسوعة علوم اللغة العربیة*، امیل بدیع یعقوب، اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1427ق.
- *النهاية فی غریب الحديث و الأثر*، ابن الاثیر، چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 1480ق.
- *نهج البلاغه*، محمد بن الحسین الرضی، تحقیق: صبحی الصالح، اول، قم، مؤسسه دار الهجرة، 1407ق.
- *النظرات*، مصطفی لطفی منقلوطی، بیروت: الدار النموذجیة، 1424ق.
- *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، محمد بن الحسن الحر العاملی، دوم، قم: مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، 1414ق.
- *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، ابن خلکان، تحقیق: إحسان عباس، سوم، لبنان: دار الثقافة.